

• شماره هفتم؛ سال اول؛ دوم دی ماه ۱۴۰۴

• سردبیر: ستاره آزاد

• مدیرمسئول: امیررضا جلیلی

• صاحب امتیاز: کانون خبرنگاران

سازمان دانشجویان جهاد دانشگاهی

• طراح جلد و صفحه آرا: محمد ابراهیم نورالهی

سخن سردبیر

قرمزی سفره را از خون انار
می‌گیریم و سبزی‌اش را از
باهم بودن‌مان. نیت‌هایمان
را در گوش ریش سفید
خاندان زمزمه می‌کنیم و
فال‌هایی را که می‌خواند، بر
می‌زنیم به نام جناب حافظ.
می‌خوانیم و در آتش میان
جمع، نور و گرما می‌جوییم؛
فصل پیرا بدرقه می‌کنیم
و سرما را فریب می‌دهیم،
نفس به نفس خاموشی‌اش
می‌دویم، تا بابا نوروز از راه
برسد. بر کرسی روی زمین
تکیه می‌زنیم تا بدانیم این
زمین، استوار و محکم است
و دوباره سبز خواهد شد.

باشد که در اوج طولانی‌ترین
شب سال، نوری باشیم بر
نگاه شما.

یلدا مبارک.



کانال تلگرام پورسینا



در پرونده ویژه این هفته بخوانید

یلدا: «روایت ماندن»

بلندترین شب سال، آینه روزگار ماست: تاریکی
دراز، روشنائی دور؛ و ملتی که امید دارد به رسیدن
صبح. یلدا، یادآور هویت کهن ایرانیان است که
از بلندترین شب‌ها گذشته، و هنوز نورش در
دل‌های این سرزمین، می‌درخشد.

برگزاری مراسم اناردون کنی و اریگامی در سیتی

روز دوشنبه ۱ دی ماه و در آستانه جشن یلدای سها، جمعی از دانشجویان در فضای سیتی دانشکده پزشکی دور هم گرد آمدند تا با برنامه‌ای متفاوت، هم‌زمان با حفظ یکی از سنت‌های اصلی این شب، خلاقیت خود را نیز به نمایش بگذارند.

یکی از جذابیت‌های یلدای امسال سها، برگزاری ایونت‌هایی بود که پیش از برنامه اصلی اجرا شدند. از جمله این برنامه‌ها می‌توان به کارگاه اوریگامی و اناردون‌کن اشاره کرد.



مشارکت فعال بچه‌ها در این برنامه‌ها و نقش داشتن آن‌ها در اجرای یلدا، فضای برنامه را پرنرژی‌تر و دلنشین‌تر کرد. امسال چیدمان سفره یلدا نیز به دست خود بچه‌ها انجام شد و سلیقه آن‌ها باعث شد نتیجه نهایی زیبایی و صمیمی‌تر از همیشه باشد. این همراهی و همکاری، حس نزدیکی بیشتری میان اعضا ایجاد کرد و حال و هوای برنامه را چند برابر گرم‌تر ساخت.

بچه‌ها از ساخت اشکال مختلف با انارها و استفاده از کاغذهای قرمز و اوریگامی لذت زیادی می‌بردند و این فعالیت برایشان تجربه‌ای تازه و جذاب بود. همچنین گفت‌وگوها و شوخی‌هایی که هنگام دانه‌کردن انارها شکل می‌گرفت، لحظات شادی را برای همه رقم زد.



جشن یلدای سها!

در آستانه جشن یلدای سها، سراغ خانم دکتر زهرا محرمیان معلم رفتیم، رزیدنت روانپزشکی دانشگاه علوم پزشکی ایران و دبیر سابق کانون سها.

جشن یلدای سها شما رو یاد چی میندازه؟

جشن یلدای سها من رو یاد جوانه میندازه! اولین باری که با جوانه آشنا شدم توی همین جشن بود و اولین باری که توی فعالیت‌های جوانه شرکت کردم هم برای تیم اجرایی جشن بود. فکر می‌کنم خیلی از دوستان من هم همینطوری با جوانه و سها آشنا شدن. یه جورایی این جشن می‌تونه دری برای ورود به فعالیت‌های هنری و ادبی برای دانشجویان علاقه‌مند باشه.



بنظر تون چرا باید جشن یلدا برگزار بشه و چرا بچه‌ها باید شرکت کنن؟

همونطور که گفتم مهم‌ترین ویژگی جشن یلدا نزدیک شدن دل‌ها به هم و به فرهنگ ایرانیه. ما باید سنت‌های دیرینه‌مون رو زنده نگه داریم تا به فرهنگ و ریشه‌ی این خاک نزدیک‌تر شییم. اینطوری به نسل‌های آینده انتقالشون بدیم و حفظشون کنیم. از طرفی برگزاری این جشن توی دانشگاه رسمیت بیشتری به این سنت میده و به این بهانه حس همبستگی ما رو با دانشگاه قوت میده. من حتماً به همه دوستان پیشنهاد می‌کنم که در جشن شرکت کنن و در کنار شعرخوانی، اجرای موسیقی و تئاتر، از هنر و فرهنگ ایران حمایت کنن و لذت ببرن.



به عنوان دبیر سابق کانون سها، تجربه تون از برگزاری جشن یلدا چطور بوده؟

جشن یلدای سها یه جشن کاملاً دانشجوییه که مهم‌ترین عنصرش به نظر من نزدیک‌تر کردن دانشجویها به هم دیگه و به فرهنگه. برگزاری جشن معمولاً تلاش و هماهنگی‌های زیادی می‌خواد ولی در آخر وقتی آدم خوشحالی و همدلی جمع بزرگی از دانشجویها رو کنار هم می‌بینه، احساس می‌کنه رسالت دور هم جمع شدن در شب چله اتفاق افتاده و خستگی‌ها همه در میره!



کدوم قسمت جشن براتون خاطره‌انگیزتره؟

برای من خاطره‌انگیزترین بخش جشن یلدا اولین سالیه که اجرای تئاتر داشتیم. خیلی تلاش کرده بودیم برای ایجاد گروه تئاتر، و برگزاری تئاتر هم تا حالا انجام نشده بود. به نظر من این اجرا خیلی کار پریسکی بود چون نمیدونستیم جمعیت چقدر هنری هستن و از کار استقبال می‌کنن. با اجرای خوب دوستان گروه تئاتر نمایش عالی برگزار شد و خیلی‌ها اون سال گفتن بهترین بخش جشن، تئاتر بوده که خیلی من رو خوشحال کرد.



دکتر اشرف بروجردي؛ ۱۴۰۴-۱۳۳۶

مهديه اسدي
 داروسازی ۱۴۰۲



درگذشت دکتر اشرف بروجردي ميراث مدیریتی و علمی زنی پیشگام

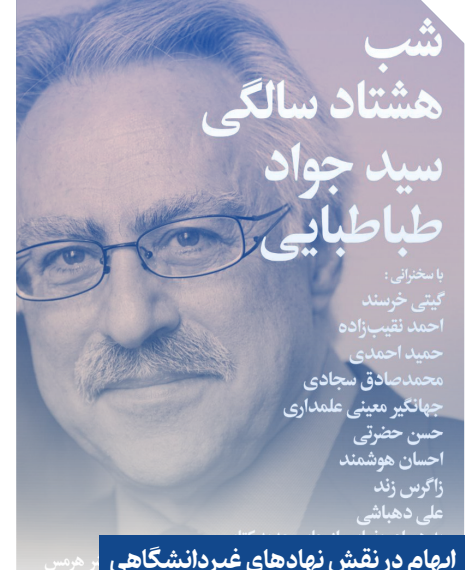
او که به عنوان عضو هیئت علمی در پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی فعالیت می‌کرد، همواره دغدغه پیوند میان مباحث حقوقی و نیازهای جامعه را داشت.

در کنار این فعالیت‌های گسترده، زیست شخصی او نیز با فراز و فرودهای تاریخی و فردی همراه بود؛ او همسر شهید غلامعلی معتمدی و مادر زنده‌یاد دکتر امیر معتمدی (از مدیران سابق جهاد دانشگاهی و هلال احمر) بود، اما همواره تلاش کرد تا به عنوان یک شخصیت مستقل علمی و سیاسی، بر بهبود ساختارهای اداری و فرهنگی کشور تمرکز کند. دکتر بروجردي با صراحت لهجه و تخصص‌گرایی، الگویی از حضور جدی زنان در عرصه‌های تصمیم‌گیری را ارائه داد. درگذشت او خسارتی برای جامعه دانشگاهی و مدیریتی است که سال‌ها از خدمات و تجربیات او بهره‌مند بودند.



دکتر اشرف بروجردي، استاد دانشگاه و مدیر باسابقه، در ۶۸ سالگی درگذشت. او که دارای دکترای فقه و حقوق اسلامی بود، مسیر حرفه‌ای خود را بر پایه تحصیلات و تخصص مدیریتی بنا کرد و به یکی از چهره‌های اثرگذار زن در ساختار اجرایی و فرهنگی کشور تبدیل شد.

بروجردي با تکیه بر سوابق علمی و اجرایی‌اش، مسئولیت‌های مهمی را در کارنامه داشت که هر یک در زمان خود نقطه‌عطفی محسوب می‌شدند. او نخستین زنی بود که به ریاست سازمان اسناد و کتابخانه ملی رسید و در دوران مدیریت خود، گام‌های موثری برای مدرن‌سازی این نهاد حاکمیتی برداشت. همچنین، حضور او در جایگاه معاونت امور اجتماعی و شوراهای وزارت کشور، نشان‌دهنده نقش او در سیاست‌گذاری‌های کلان اجتماعی و تقویت نهادهای مدنی بود.



شب هشتاد سالگی سید جواد طباطبایی

با سخنرانی:
 گیتی خرسند
 احمد نقیب‌زاده
 حمید احمدی
 محمدصادق سجادی
 جهانگیر معینی علمداری
 حسن حضرتی
 احسان هوشمند
 زاگوس زند
 علی دهباشی

ابهام در نقش نهادهای غیردانشگاهی و هرمس

لغو شب هشتادسالگی سید جواد طباطبایی

مراسم «شب هشتادسالگی سید جواد طباطبایی» که قرار بود به اهتمام مجله بخارا و با همکاری کانون ایران‌شناسی دانشگاه تهران برگزار شود، لغو شد. این برنامه که در چارچوب سلسله نشست‌های فرهنگی «شب‌های بخارا» طراحی شده بود، با هدف بررسی و بزرگداشت آثار و اندیشه‌های این متفکر برجسته حوزه فلسفه و تاریخ اندیشه سیاسی ایران تدارک دیده شده بود.

بر اساس بیانیه کانون ایران‌شناسی دانشگاه تهران، لغو این مراسم نه به تصمیم برگزارکنندگان دانشگاهی، بلکه در پی مداخلات و فشار نهادهایی خارج از ساختار دانشگاه انجام شده است؛ موضوعی که واکنش‌هایی را در میان فعالان فرهنگی و دانشگاهی برانگیخته است. با این حال، تا لحظه تنظیم این خبر، توضیح رسمی و شفافی درباره دلایل لغو برنامه از سوی نهادهای ذی‌ربط منتشر نشده است. سید جواد طباطبایی از چهره‌های شناخته‌شده و تأثیرگذار در اندیشه معاصر ایران به‌شمار می‌رود و آثار او درباره زوال اندیشه سیاسی، ایران‌شهری و نسبت سنت و تجدد همواره محل بحث و مناقشه در محافل علمی بوده است. برگزاری شب بزرگداشت او نیز از ابتدا با استقبال بخش قابل توجهی از جامعه فکری همراه شده بود.

لغو این مراسم در شرایطی رخ می‌دهد که دانشگاه‌ها و نهادهای علمی، به‌طور سنتی یکی از اصلی‌ترین بست‌های گفت‌وگو و نقد اندیشه‌های فلسفی و نظری محسوب می‌شوند. کانون ایران‌شناسی دانشگاه تهران در بیانیه‌ای اعلام کرد با وجود حمله نهادهای بی‌اعتبار قدرت سیاسی به آزادی دانشگاه و حق اندیشیدن دانشجو، ذره‌ای از استقلال نهاد دانشگاهی عقب نخواهد نشست و اجازه‌ی تحقق رویای دستوری شدن زیست دانشگاهی را به کسانی که حق اندیشه آزاد را برای بست‌های فرهنگی به رسمیت نمی‌شناسند نخواهد داد.

نقدی بر کارآمدی طرح‌های

همتایاران

سلامت

روان

سپهر حسینی
رئیس‌دین روانپزشکی



طرح‌هایی تحت عنوان «همتایاران سلامت روان» در محیط‌های دانشگاهی با هدف ارتقای سلامت روان، پیشگیری از آسیب‌های روانی - اجتماعی و افزایش حمایت روانی از دانشجویان اجرا می‌شوند. با وجود نیت مثبت و انگیزه‌های انسانی پشت این برنامه‌ها، بررسی آن‌ها از منظر بالینی و مبتنی بر شواهد علمی، پرسش‌های جدی درباره میزان اثربخشی واقعی و حتی ضرورت چنین مداخلاتی مطرح می‌کند.

نخست باید تأکید کرد که بهبود سلامت روان در سطح جمعیت دانشجویی، فرایندی پیچیده، چندعاملی و نیازمند مداخلات ساختاری و تخصصی است. ارتقای سلامت روان صرفاً با افزایش تعاملات حمایتی غیر حرفه‌ای محقق نمی‌شود، بلکه مستلزم تشخیص دقیق، مداخلات مبتنی بر شواهد و دسترسی پایدار به خدمات تخصصی است. شواهد موجود نشان می‌دهد که حتی مداخلات حرفه‌ای نیز بدون طراحی سیستماتیک و ارزیابی مستمر، اثرات محدودی بر شاخص‌های کلی سلامت روان دارند؛ در چنین شرایطی، انتظار اثرگذاری معنادار از برنامه‌های داوطلبانه دانشجویی با آموزش‌های کوتاه‌مدت، واقع‌بینانه به نظر نمی‌رسد.

دوم، نقش‌هایی که در این طرح‌ها برای همتایاران تعریف می‌شود، اغلب مرز روشنی میان «حمایت اجتماعی» و «مداخله شبه‌بالینی» ترسیم نمی‌کند. دانشجویان، فاقد آموزش رسمی در ارزیابی بالینی، تشخیص افتراقی اختلالات روان‌پزشکی و مدیریت بحران‌های روانی هستند. این ابهام در نقش، می‌تواند به تفسیر نادرست نشانه‌ها، ساده‌سازی

مشکلات پیچیده روانی یا ایجاد احساس کمک‌رسانی کاذب منجر شود؛ امری که نه تنها به بهبود سلامت روان کمک نمی‌کند، بلکه ممکن است روند مراجعه به خدمات تخصصی را به تأخیر بیندازد. سوم، در بسیاری از مراکز دانشگاهی، از جمله بیمارستان روان‌پزشکی روزبه، ساختارهای تخصصی و در دسترس برای ارائه خدمات سلامت روان از پیش وجود دارد؛ از مراکز مشاوره و درمان گرفته تا مسیرهای ارجاع مشخص و خدمات اورژانسی فعال. در چنین بستری، این پرسش مطرح می‌شود که افزودن یک لایه غیرتخصصی دانشجویی، چه ارزش افزوده‌ای در بهبود کیفیت مراقبت روانی یا ارتقای شاخص‌های سلامت روان ایجاد می‌کند. در عمل، تقویت دسترسی مستقیم به خدمات تخصصی و بهبود نظام ارجاع، منطقی‌تر و اثربخش‌تر از توسعه مداخلات واسطه‌ای غیر حرفه‌ای به نظر می‌رسد.

چهارم، از منظر اخلاق حرفه‌ای، قرار دادن دانشجویان در موقعیت مواجهه مکرر با مشکلات روانی همسالان خود، بدون آموزش عمیق و سوپرویزن بالینی مستمر، می‌تواند برای خود همتایاران نیز آسیب‌زا باشد. فرسودگی هیجانی، اضطراب و فشار روانی ثانویه از پیامدهایی هستند که در طراحی بسیاری از این برنامه‌ها کمتر مورد توجه قرار می‌گیرند.

در مجموع، به نظر می‌رسد کارکرد طرح‌های «همتایاران سلامت روان» - در خوش‌بینانه‌ترین حالت - محدود به افزایش آگاهی عمومی، تقویت حس همدلی و کاهش انگ مراجعه به خدمات سلامت روان باشد. با این حال، شواهد قانع‌کننده‌ای مبنی بر اثربخشی این طرح‌ها در بهبود معنادار شاخص‌های سلامت روان دانشجویان وجود ندارد. در غیاب چنین شواهدی، بازنگری انتقادی در اهداف، نقش‌ها و جایگاه این برنامه‌ها در نظام سلامت روان دانشگاهی ضروری به نظر می‌رسد.

تغییرات به ظاهر بنیادین!

اجرای الگوی تازه در آموزش عملی نشانه تمایل به پیشرفت است، هرچند دانشجویان انتظار شفافیت بیشتری دارند.

گروه ایمونولوژی عملی در ترم جاری تصمیم به تغییر شیوه آموزش در کلاس‌ها گرفت. تغییر می‌تواند سازنده باشد و هر ارزیابی با تکرار و اجرای درست، نتیجه مطلوب را به همراه می‌آورد. با این حال بهتر است این انتخاب با دقت بیشتری بررسی شود. روند کلاس‌ها معمولاً به این شکل بود که دانشجویان وارد آزمایشگاه می‌شدند، استاد محتوای درس را توضیح می‌داد، دانشجویان آزمایش را انجام می‌دادند و در پایان نیز برگه گزارش نویسی را تکمیل می‌کردند.

اما در این ترم، گروه ایمنی‌شناسی رویکرد دیگری را انتخاب کرد. در روش جدید، دانشجویان ابتدا کوئیز می‌دهند، سپس فیلم آموزشی جلسه را تماشا می‌کنند و بلافاصله استاد همان بخش را مانند فیلم برای آن‌ها توضیح می‌دهد. ادامه کار نیز مانند گذشته پیش می‌رود.

هر ارزیابی و پژوهش، روند مشخصی دارد. برای نمونه، افرادی که در طرح شرکت می‌کنند باید از جریان ارزیابی آگاه باشند و پرسشنامه‌ای درباره میزان رضایت از طرح دریافت کنند. با این حال بنا بر گفته‌ها، این ترم بخش جدیدی به فرآیند اضافه شده است. کوئیزها ممکن است نمره اضافه ای برای دانشجویان به همراه داشته باشند. پرسش اینجاست که آیا این کوئیزها تنها برای بهبود نمره یا کیفیت آموزش طراحی شده‌اند یا هدف دیگری در کنار پخش فیلم تکراری و شیوه جدید ارائه محتوا دنبال می‌کنند؟ اگر هدف، ارزیابی روش تدریس و بررسی میزان فهم دانشجویان است چرا خود دانشجویان از این ارزیابی بی‌خبر بوده‌اند؟

باید دید این طرح چگونه پیش خواهد رفت و چه نتایجی به دنبال دارد. یادگیری در بخش عملی دروسی مانند ایمنی‌شناسی، یکی از چالش برانگیزترین بخش‌های مقطع علوم پایه است. با این حال جای امیدواری دارد که گروه تصمیم گرفته سطح آموزش را بهبود دهد. انتظار می‌رود در هر ارزیابی یا طرح پژوهشی، دانشجویان کمترین آسیب و بیشترین بهره آموزشی را تجربه کنند.

مرگ الهه حسین نژاد؛

سکانسی از زندگی زن در ایران

فاطمه مقدمیان
 پزشکی ۴۰۲



پرونده قتل الهه حسین نژاد، تنها یک تراژدی فردی نیست؛ بلکه به مثابه صحنه‌ای است که در آن تمامی ترک‌های نظام حقوقی، اخلاقی و اجتماعی ایران با وضوح کامل خودش را نشان می‌دهد. این قتل، از لحظه ناپدید شدن الهه تا انتشار گزارش‌های ضدونقیض درباره انگیزه قاتل، و سرانجام الزام خانواده مقتول به پرداخت «تفاضل دیه»، تبدیل شده به یک پرونده نمادین؛ نماد عدم توازن قدرت میان شهروند و قانون، میان زن و مرد، و میان قربانی و ساختاری که قرار است از او محافظت کند.

الهه حسین نژاد یک زن ۲۴ ساله بود که بعد از کار به خانه بازنگشت و بعدتر جسد او با ضربات متعدد چاقو پیدا شد. اما آنچه این پرونده را از یک جرم خشونت آمیز روزمره جدا می‌کند، نه صرفاً شدت خشونت، بلکه روایت‌های متناقض و ابهام‌هایی است که پس از کشف حقیقت مطرح شد. ابتدا منابع رسمی اعلام کردند قتل در جریان تلاش برای «سرقت موبایل» بوده است. در برخی گزارش‌ها، قاتل به صورت تلویحی از نگاه قضاوت‌گرانه نسبت به «ظاهر یا رفتار» الهه سخن گفته و در روایت‌های دیگر انگیزه همچنان مبهم است. این تزلزل روایی نه تنها سؤال برانگیز است، بلکه نشان می‌دهد که پرونده به جای شفافیت، در هاله‌ای از روایت‌سازی‌های متناقض شکل گرفته؛ گویی نخستین وظیفه برخی نهادها نه روشن کردن حقیقت، بلکه «ساختن روایتی قابل مدیریت» بوده است.

اما بخش تاریک‌تر داستان هنوز پیش روست. زمانی که دادگاه، پس از بررسی پرونده، حکم قصاص قاتل را صادر کرد، خانواده الهه تصور کردند که دست‌کم عدالت قضایی مسیر خودش را خواهد رفت. اما درست همین‌جا بود که قانون، میان خانواده مقتول و اجرای عدالت ایستاد. بر اساس قانون مجازات اسلامی و ماده ۳۸۲، دیه زن نصف دیه مرد است. بنابراین وقتی مردی زنی را عمداً به قتل می‌رساند و خانواده زن درخواست قصاص دارند، باید «تفاضل دیه» — مابه‌التفاوت نصف دیه مرد — را از جیب بپردازند تا حکم اجرا شود.

این یعنی در عمل، قانون از خانواده

زنی که قربانی خشونت شده می‌خواهد هزینه مالی بپردازد تا عدالت کیفری محقق شود. این وضعیتی است که نه در جهان حقوقی مدرن و نه در چارچوب اخلاق عمومی قابل دفاع نیست. این قانون قربانی را در موقعیتی قرار می‌دهد که باید برای اجرای عدالت، از داشته‌های محدودش هزینه کند؛ و اگر نداشته باشد، حکم عملاً «متوقف» می‌ماند مگر اینکه شامل ماده ۴۲۸ قانون شود. این یعنی اجرای عدالت در گرو «توان مالی» خانواده قربانی است؛ و این خود یکی از آشکارترین اشکال بی‌عدالتی ساختاری است.

خانواده الهه در گفت‌وگوهای متعدد اعلام کرده‌اند که هیچ توان مالی برای پرداخت این مبلغ ندارند. دارایی آن‌ها تنها یک واحد آپارتمان کوچک است که حتی فروش آن نیز کفاف هزینه تفاضل دیه را نمی‌دهد. و این یعنی خانواده‌ای که فرزندش را از دست داده، اکنون در برابر ساختاری ایستاده که از آن‌ها انتظار دارد بهای مالی «حق قصاص» را بدهند.

چنین سیستمی، حتی اگر به لحاظ فقهی ریشه داشته باشد، در بستر اجتماعی امروز به وضوح یک خشونت نهادی است. قانونی که ارزش جان زن را کمتر از مرد تعریف می‌کند، نه فقط تبعیض آمیز است، بلکه زمینه را برای تداوم خشونت جنسیتی فراهم می‌سازد. وقتی قانون رسماً اعلام می‌کند که جان زن «نصف» است، این پیام ناخواسته اما خطرناک به جامعه مخابره می‌شود که خشونت علیه زنان در سلسله اولویت‌های عدالت کیفری جایگاه برابر ندارد.

پرونده الهه حسین نژاد به ما نشان می‌دهد که مشکل، فقط یک قاتل نیست؛ بلکه ساختاری است که حتی پس از وقوع قتل، نگاه تبعیض آمیز خود را بر خانواده قربانی تحمیل می‌کند. در این پرونده ملتهب، انگیزه قتل همچنان مبهم است، روایت‌ها متناقض‌اند، و عدالت در گرو پولی است که خانواده ندارند. این ترکیب تلخ، تصویری روشن از وضعیت امروز عدالت جنسیتی در ایران است؛ عدالتی که نه تنها محقق نمی‌شود، بلکه گاهی خود به مانعی در مسیر حقیقت تبدیل می‌شود.

تا زمانی که قانون دیه میان جان زن و مرد تمایز قائل شود، هر پرونده‌ای مانند الهه حسین نژاد، تنها یک قتل نیست؛ بلکه سندی رسمی است بر نابرابری ارزش جان انسان‌ها. این پرونده فریادی است علیه قانونی که باید

ماده ۳۸۲ قانون مجازات اسلامی:

هرگاه زن مسلمانی عمداً کشته شود، حق قصاص ثابت است لکن اگر قاتل، مرد مسلمان باشد، ولی دم باید پیش از قصاص، نصف دیه کامل را به او بپردازد و اگر قاتل، مرد غیر مسلمان باشد، بدون پرداخت چیزی قصاص می‌شود. در قصاص مرد غیرمسلمان به سبب قتل زن غیرمسلمان، پرداخت مابه‌التفاوت دیه آنها لازم است.

ماده ۴۲۸ قانون مجازات اسلامی:

در مواردی که جنایت، نظم و امنیت عمومی را برهم زند یا احساسات عمومی را جریحه دار کند و مصلحت در اجرای قصاص باشد لکن خواهان قصاص تمکن از پرداخت فاضل دیه یا سهم دیگر صاحبان حق قصاص را نداشته باشد، با درخواست دادستان و تایید رئیس قوه قضائیه، مقدار مذکور از بیت المال پرداخت می‌شود.



سوز شده بتابد و آن را در آتش پاک و بی
 غش خود ذوب کند .

اما چه شبی دراز باشد ...

چون نهال به سرو می نگیرد ، می بیند
 که با چه آزادی و غروری سر بر آسمان
 نهاده و در دل تاریکی آواز زندگی سر می
 دهد اما چطور در این شب ؟

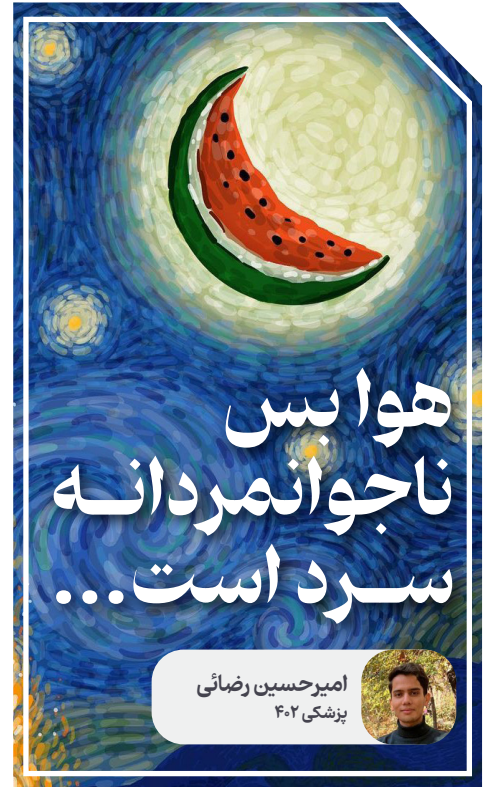
در این شب که سواران تاریکی در آن
 جولان داده و بر پیکر مجروحان خود رژه
 افتخار می روند .

چطور امیدش را در این شب طولانی و
 بلند زنده نگه داشته ، مگر می شود تا
 آن زمان که خورشید شروع به پرتاب
 کردن تیر های ارغوان رنگ خود بر
 سینه آسمان مملو از تیرگی و تاریکی می
 کند ، امید خود را حفظ کرد .

در همین افکار بود که سرو ناگفتنی های
 نهال را خواند و گفت : (راز این دوام در
 خورشید نیست ، البته که خورشید حتی
 در این شب _ که به درازنای سالی می
 گذرد _ باز هم می آید و درد این سرمای
 طولانی را از تن مان می زداید اما دلیل
 دوام آوردن ، آمدن خورشید نیست بلکه
 آتشیست که در دل هامان روشن نگه
 می داریم چرا که اگر این آتش خاموش
 شود دیگر آمدن خورشید هیچ سودی
 نخواهد داشت ...)

نهال چون این را شنید سخت به فکر
 فرو رفت. حالا فهمیده بود. دوام آوردن
 در این شب و به صبح رساندنش به
 سبب رسیدن خورشید نیست بلکه این
 خورشیدی است که تا صبح باید در
 دلش زنده نگه دارد .

یلدا ، طولانی ترین شب سال ، مبارک



تاریکی ، سرما ، نا امیدی و مرگ آنچیزی
 است که پیش روی نهال قصه ی ماست
 . سرماییه که چون شکنجه گری تازیانه
 را برداشته و پر کرده هایش می کوبد و
 می کوبد تا آنکه این نهال نوپا از شدت
 درد برگ می گرید و نوری که هر چه می
 گذرد دور تر و دور تر شده و چشمان پر
 اشکی که دوخته بر آسمان است مگر
 نشانه ای از رسیدن آفتاب ببیند .
 آفتابی که دوباره بیاید و بر این دشت که
 پامال سواران سرمای جانفرسا و استخوان

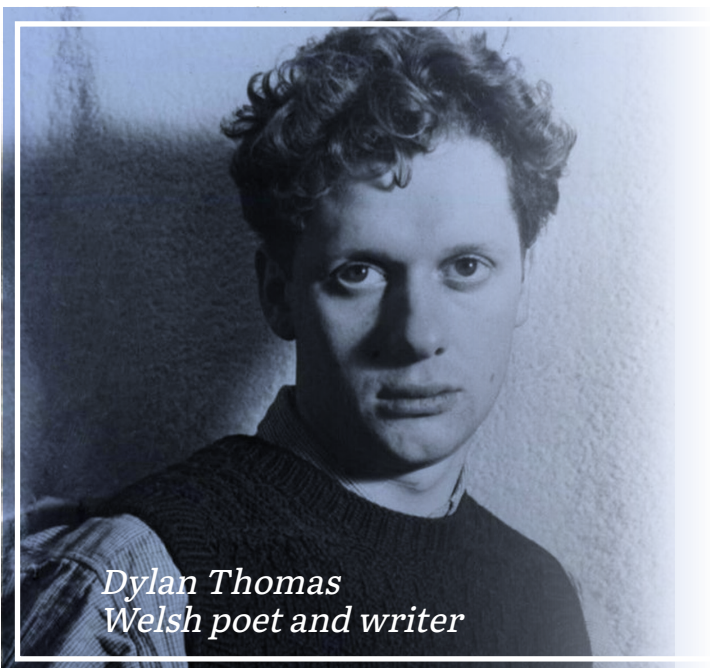
مرو مطیعانه در آن خواب خوش،
 پیری باید بدرخشد و آتش بیافروزد در پایان روز؛
 بخروش، بخروش بر مرگ نور.

مردمان فکور گرچه می دانند در پایان تاریکی محتوم است،
 اما چون کلامشان آذر خشی نیافرخته
 نمی روند مطیعانه در آن خواب خوش.
 مردمان خوب که در فرود آخرین موج فریاد برمی آورند
 چه زیبا تلاش خردشان در خلیجی سبزه رقص می توانست ید
 می خروشدند، می خروشدند بر مرگ نور.

مردمان پر شور که در پرواز خورشید را آواز می خوانند
 و چه دیر می فهمند که غروبش را در حال نوحه بودند
 نمی روند مطیعانه در آن خواب خوش.

مردمان بزرگ، در آستانه مرگ، که می بینند در آفتاب کورکنار،
 که چشمان کور هم می تواند بدرخشد شادمانه و چون شهادت
 می خروشدند، می خروشدند بر مرگ نور.

نرو مطیعانه در آن خواب خوش؛
 بخروش، بخروش بر مرگ نور.



بدرخشید!



هویت ملی

ایرانی کهن در دل همه ایرانیان
نامی بر نسبت ملیت با قدرت و سیاست

رها بیدار
پزشکی ۴۰۲



تجربه زیسته، میان قدرت و جامعه. این شکاف، همان جایی است که مشروعیت پایان می‌یابد.

در چنین بستری، نمادهای ایرانی، اهمیتی تعیین‌کننده پیدا می‌کنند. نمادهایی ارزشمند، چون شب یلدا، شبی که قرن‌ها پیش از دولت‌های امروز، و قرن‌ها پس از آن‌ها، در خانه‌های ایرانیان زنده بوده است. این آیین، روایت ساده و عمیق ماندن است؛ ماندن در تاریکی، به امید روشنایی. حافظه‌ای است که نه با فرمان زاده شده و نه با فشار می‌میرد. هرگاه قدرت‌ها کوشیده‌اند چنین نمادهایی را سرکوب یا بی‌اعتبار کنند، جامعه آن‌ها را به خلوت خانه‌ها برده است؛ و درست در همان جا، زنده تر شده‌اند. این نه نشانه ضعف فرهنگ، بلکه نشانه ناتوانی سیاست در فهم این مهم است، که هویت، روایت زندگی انسان‌هاست؛ و زندگی، نمی‌میرد.

ایران دوستی، در این معنای عمیق، نه شعار است و نه تعصب کور؛ دغدغه‌ایست برای زنده نگه‌داشتن حافظه‌ی تاریخی، جایی که میهن و ملت در آن معنا می‌یابند. گرامیداشت آیین‌ها، احترام به نمادهای و به رسمیت شناختن همه لایه‌های هویت ایرانی، نه تهدید وحدت، بلکه شرط آن است. هیچ قدرتی در این سرزمین، با ستیز با هویت ایرانی پایدار نمانده است؛ و هیچ دولتی، بدون آشتی با این حافظه کهن، آینده‌ای نخواهد داشت.

امروز، در زمانه‌ای که خلأ معنا و اعتماد در جامعه، به بحران مشروعیت در سیاست رسیده؛ بازگشت به هویت ایرانی، ضرورتی اجتناب‌ناپذیر است. البته نه بازگشتی گزینشی و ابزار، بلکه اصلاحی صادقانه و فراگیر. بازتعریفی از هویت، که همه ایرانیان با همه تفاوت‌ها و اشتراک‌ها، بتوانند خود را در آن ببینند. تا شاید که رؤیای دیرین «ایران برای همه ایرانیان» مجال تحقق یابد.

مدرن وجود داشته و از آن فراتر می‌رود. در این جغرافیا، هر قدرت سیاسی - آگاهانه یا ناگزیر - همواره باید خود را ذیل همان تعریف‌های کهن معنا کند. زیرا در جامعه ما، دولت‌ها بیش از آن که خالق هویت باشند، متکی به قدمت و قدرت آن‌اند؛ چرا که بقایشان، نهایتاً به نسبت‌شان با این ملیت ریشه‌دار گره خورده است.

با این حال، تاریخ معاصر ما شاهد تلاشی مداوم برای مهار یا تقلیل لایه‌هایی از این هویت است. گاه دین و سنت زیسته مردم، مانع تجدید تلقی شد؛ گاه گویش‌ها، اقوام و خرده‌فرهنگ‌ها را تهدیدی برای وحدت پنداشتند؛ و گاهی گذشته باستانی را به جرم ناسازگاری با ایدئولوژی روز، حذف و تحقیر کردند. همه این تلاش‌ها، با توهم یک‌دست‌سازی، در پی تحمیل روایتی یک‌جانبه از هویت، و خاموشی دیگر بخش‌ها بودند. اما نتیجه همواره معکوس بود؛ هیچ وجهی از هویت ایرانی خاموش نشد، و فقط مشروعیت آن قدرت‌ها فرسوده گشت.

هویت ایرانی، برخلاف تصورات ساده‌انگارانه، یکپارچگی شکننده نیست؛ کثرتی است در دل وحدت. تاریخی است که هم شاهنامه را در خود دارد و هم مرثیه را؛ هم نوروز را و هم عاشورا را؛ هم زبان فارسی را به عنوان ستون مشترک، و هم ده‌ها گویش و فرهنگ محلی را به مثابه شریان‌هایی از حیات فرهنگی.

هر بار که قدرت، یکی از این لایه‌ها را انکار کرد، جامعه نه از آن تهی شد و نه فراموشش کرد؛ بلکه تنها به بحران در حاکمیت منجر شد. این سیاست فراموشی، در ایران، همواره سیاستی شکست‌خورده بوده. حذف نام‌ها، تخریب نمادها، تحقیر آیین‌ها و سکوت تحمیلی بر حافظه جمعی، نه گذشته را پاک کرده و نه آینده‌ای ساخته است. آن‌چه ساخته، شکاف بوده است؛ شکافی میان دولت و ملت، میان روایت رسمی و

در اندیشه مدرن، هویت ملی، دیگر تزئینی فرهنگی یا شعاری مناسب مناسبت‌ها نیست، بلکه صورت‌بندی وطن و تعلق است. مفهومی بنیادین که برخلاف تصور مرسوم، ساخته ساختارها و محصول دستورها نیست.

«هویت» زاده زیست است. از حافظه می‌آید، در زبان ریشه دارد، در آیین‌ها تداوم می‌یابد و در تجربه‌های مشترک نسل‌ها تعریف می‌شود. افقی از همبستگی، که در آن، «من»‌ها خود را جزئی از یک «ما»ی معنادار می‌یابند.

یکی از ارکان اساسی هویت ملی «تاریخ مشترک» است. نه تاریخی به مثابه فهرست وقایع، بلکه به عنوان رسوب زمان در جان جامعه. حافظه‌ای انباشته که موجب پیوند نسل‌ها می‌شود، و به مردم این امکان را می‌دهد که خود را در امتداد زمان بازشناسند.

در جهان مدرن، بسیاری از ملت‌های تازه‌ساخت، از چنین تاریخی بی‌بهره بوده‌اند. یعنی وطن و ملیت پیش‌فرضی جمعی نبوده، بلکه پروژه‌ای سیاسی بوده است که دولت‌ها، با روایت‌سازی، اسطوره‌پردازی، و مهندسی نمادها، ناچاراً آن را خلق کرده‌اند. زیرا از منظر فلسفه سیاسی، تثبیت هویتی همه‌گیر «سرمایه اجتماعی» می‌آفریند، که از مهم‌ترین مؤلفه‌های قدرت است؛ و در غیاب آن، جامعه به توده‌ای بی‌پیوند بدل گشته که دولت برای اداره امور، ناگزیر به مکانیسم‌های قهری روی می‌آورد. به تعبیر هانا آرنت، قدرت محصول «کنش جمعی مبتنی بر پذیرش» است، در حالی که زور دقیقاً در جایی ظاهر می‌شود که این پذیرش مشترک فروپاشیده. پس در این تجربه‌ها، دولت خالق هویت است و جامعه، مخاطب آن.

اما ایران از این منطق تبعیت نمی‌کند. در این سرزمین، هویت ملی نه ساخته شد، نه ابداع؛ بلکه به ارث رسید. حافظه‌ای کهن، پیوسته و زنده که قرن‌ها پیش از دولت

سازوکاری اجتماعی برای تداوم امید!

دانیال بیٹی
 پزشکی ۴۰۲



در جوامع باستانی، رویدادهای طبیعی دارای بار معنایی و حیاتی بودند. شب یلدا واکنشی جمعی به طولانی‌ترین شب سال و اوج تاریکی بود که نماد ناامنی و تهدید نظم جهان به شمار می‌آمد. شکل‌گیری یلدا تلاشی برای تاب‌آوری جمعی در برابر این وضعیت ناپایدار بود.

در سنت‌های ایران باستان، بازگشت خورشید پس از انقلاب زمستانی نشانه احیای نظم کیهانی و غلبه تدریجی روشنایی بود. بنابراین یلدا آیینی بر انتظار و دوام استوار بود. خوراک، گرده‌م‌آبی، روایت و نمادپردازی در این شب، ابزارهایی برای معنا دادن به وضعیتی بودند که انسان توان کنترل مستقیم آن را نداشت.

با تحول ساختارهای دینی و سیاسی، یلدا تغییر کرد و از یک رخداد کیهانی-اساطیری به آیینی اجتماعی-خانوادگی تبدیل شد. معنا از سطح نظم جهان به سطح روابط انسانی منتقل گردید، اما هسته مرکزی آن باقی ماند: مواجهه دسته‌جمعی با تاریکی و تأکید بر تداوم زندگی. این انعطاف‌پذیری، شرط بقای یلدا بود.

درک یلدا به عنوان یک سازوکار اجتماعی، تداوم آن را بهتر توضیح می‌دهد. یلدا نقش اجتماعی داشته و سبب بازتولید پیوند اجتماعی می‌شود. مطابق نظریه امیل دورکیم، آیین‌ها لحظات «جوشش جمعی» اند؛ زمان‌هایی که افراد با تکرار نمادها، امر اجتماعی را بازتولید می‌کنند. یلدا دقیقاً چنین کارکردی دارد: اعضای اجتماع با جمع شدن در کنار یکدیگر، اجتماع را از نو به یاد می‌آورند.

لایه دوم، لایه معنایی است. یلدا امروز بستری برای تولید معنا در دنیایی است که انسان‌ها در آن گرفتارند. یلدا زبانی نمادین برای پاسخ دسته‌جمعی به تجربه تاریکی، گسست و نااطمینانی است؛ پلی میان گذشته و حال.

سومین لایه، حافظه فرهنگی است؛ حافظه‌ای که در عادات، کنش‌های تکرارشونده و افراد جامعه ذخیره می‌شود. در یلدا، این حافظه از طریق سفره‌آرایی، فال‌خوانی، قصه‌گویی و گرده‌م‌آبی به نسل‌های بعد منتقل می‌گردد. استقلال این حافظه از نهاد قدرت، راز پایداری آن است.

در نهایت، یلدا یادآور این واقعیت است که جامعه در لحظات ساده‌ای شکل می‌گیرد که افراد کنار هم می‌نشینند، روایت می‌سازند و تاریکی را قابل تحمل می‌کنند. شاید همین سادگی است که یلدا را بخشی زنده از زیست اجتماعی امروز نگه داشته است.

ایرانی را به مشق جمله‌ی «ای دل به صبر کوش که این نیز بگذرد» سوق می‌دهد. مهر به محض تولد نمی‌تواند اهریمن را کنار بزند. بلکه برای شکار گاو بدسگالی توسط شیر به‌روزی لازم است تا نوروز و گردش دوباره‌ی طبیعت صبر کرد. گرچه در سنت‌های ایرانی پس از چله‌ی دوم هم جشنی به مناسبت پایان زمانه‌ی مشقت‌بار زمستان گرفته می‌شد؛ اما من حیث مجموع نوروز، گاه تغییر و نو شدن قلمداد می‌شود.

هم‌بستگی پایه‌ی معنایی تمام رفتارهای جمعی انسان است. چه جشن و سرور و چه ختم و سوگ. آنچه اصلاً یلدا را به شبی خاص در گاه‌شماری ایرانی بدل کرده، همین گرد هم آمدن به بهانه‌ی تلقین و تمرین امید است.

در روانشناسی تکاملی گفته می‌شود، در گونه‌هایی که در گله زندگی می‌کنند، شانس بقای تک تک اعضای گله از آن‌هایی که به تنهایی زندگی می‌کنند بیشتر است. حتی در قیاس ضعیف‌ترین موجود عضو گله و قوی‌ترین موجود تنهای یک گونه، موردی که در گله زندگی می‌کند از شانس بیشتری برای بقا برخوردار است. به طوری که صرفاً به واسطه‌ی در کنار هم قرار گرفتن، با پخش کردن گرمای بدنشان به یکدیگر از سرمای زمستان می‌کاهند.

همین به کنار هم آمدن و نزدیک کردن بدن‌ها به یکدیگر، نه تنها عیناً از سرمای زمستان می‌کاهد، بلکه گویی ملازم امید است.

امید به زنده ماندن در صحنه‌ی تنهایی انگار رنگ زندگی ندارد. در گرد هم آمدن است که اصلاً معنای امید برای گونه‌ی انسانی متعین می‌شود. امید آدمی را در حضور دیگری ادراک می‌کند. و در تنهایی خویش زمستان و بوران توان بیشتر برای از بین بردن وجود خواهند داشت.

هزاران سال بعد انسان‌ها بی‌اندازه تنهایی را کاویده‌اند. از وزن چیزها و تنهایی گفته‌اند، از اضطراب تنهایی، از انسانی که به ما هو خویش محکوم به تنهایی است. اما گویی در گونه‌ی انسان‌ها همچنان امید دیدن دوباره‌ی مهر در چشم دیگری تعین می‌یابد. حتی اگر توهم باشد. حتی اگر سرکوب هزاران ترس ناخودآگاه از تک‌افتادگی خویش باشد.

یلدا

زایش امید و همبستگی در دل تاریکی

امیرحسین صحرائیان
 پزشکی ۴۰۱



یلدا از واژه‌های سریانی به معنای زادروز ریشه می‌گیرد. نقل است که در بلندترین شب سال، شبی که اهریمن دامان طویل خود را بر سپهر اسطوره گسترانده، مهر (میترا) دوباره زاده می‌شود. یلدا شب برخاستن مهر از شکست است. شب تولد دوباره‌ی او. شبی که جرعه‌های نور و روشنایی و صداقت و باروری دوباره نمایان می‌شوند. یلدا شب پیروزی حق بر باطل و نور بر تاریکی نیست. در این شب مهر دوباره دیده می‌شود اما هنوز یارای غلبه بر اهریمن و تاریکی را ندارد. اسطوره‌ی یلدا شب زایش امید است.

زایش امید در ابتدای چله‌ی بزرگ؛ دشوارترین هنگامه‌ی سال. دورانی که مردمان باستان آن را با مشقت‌های بسیار سپری می‌کردند و چه بسا استقامت عبور از این دوران را نداشتند و در این میانه جان می‌سپردند.

در سنت باستانی ما، پیشینیان در ابتدای سخت‌ترین برهه از سال دورهم جمع می‌شدند؛ تا به یکدیگر حضور دیگری را یادآوری کنند. در حقیقت خرده‌سنت‌های یلدا نقطه‌ی شروع مشخصی ندارد. اما آنچه واضح است این است که این‌ها هم تقلیدی در جهت ایجاد بیشتر دو هدف اصلی یلدا هستند.

معنای یلدا در سنت‌شناسی ایرانی بر دو مفهوم مهم استوار است. امید و همبستگی. زایش مهر در اوج قدرت اهریمن بدین سویه‌ی